بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 11 آذر 1393.

در بحث حقیقت بیع کلی فی المعین مرحوم آقای خویی چهار تا مبنا را ذکر می کند. یک مبنا را که من عرض کردم مرحوم نائینی اشتباه لفظی کردم ایشان از مرحوم آقا شیخ محمد حسین نقل می کند که ایشان هم استادشان بوده اند و اینها، ولی خب خیلی بد نقل می کنند و اصلا کلام را ناقص نقل کرده اند و اول عبارت را نقل کرده اند و ادامه اش را نقل نکرده اند. مرحوم آقا شیخ محمد حسین خیلی توضیحات می دهد. البته من خودم نهایتا خیلی متوجه مقصود ایشان نشدم ولی به هر حال آن جوری که مرحوم آقای خویی ذکر می کنند و یک سری اشکالات واضح می کنند و اینها اصلا به آن شکل نیست. حالا من خیلی نیازی نمی بینم که آن وجه را ذکر کنم.

سوال: اصل کلام مرحوم نائینی نبوده است؟

پاسخ: نه من تعبیر شیخنا المحقق تعبیر کرده بودم. شیخنا المحقق را ایشان برای مرحوم آقا شیخ محمد حسین تعبیر می کند. من تعبیر می کنم که استاد تعبیر می کند از آقای نائینی من با عجله کمی نگاه کردم من شیخنا المحقق را، شیخنا را دیده ام و به ادامه اش توجه نکرده ام. گفته ام مرحوم نائینی آن سهو کردم مرحوم اصفهانی مراد ایشان بود. حالا خیلی وارد بحث آن نمی شوم احتمالا بازگشت می کند به فرمایش خود آقای خویی و الا بازگشت نکند به آن فرمایش و یک بحث دیگر باشد خیلی به یکی از وجوه دیگر به نظرم برگشت می کند. یک وجه مستقلی در قبال آن وجوه به نظرم نیست ولی حالا کدام یک از این وجه ها هست عبارت هایش کمی مندمج است و این است که نیازی نمی بینم وارد آن بحث شویم. به هر حال مرحوم آقای خویی می فرمایند که یک مبنا این است که ما کلی فی المعین را بگوییم همان کلی فی الذمه هست ولی مشروط به اداء از آن صاع معین. اینجا این یک وجه. این را اشکال می کنند که لازمه مشروط بودن، این هست که مبیع به نحو کلی باشد و اگر کسی از غیر از آن صاع هم داد مبیع ادا شده باشد فوقش این است که خیار تخلف شرط دارد. این یک اشکالی هست که در هر سه تا تقریرات بحث ایشان وارد شده است. یک اشکال مجزای دیگری هم ایشان مطرح کرده است آنجا آن این است که لازمه اش این هست که اگر در تمام مال هم تصرف کرد، وضعا صحیح باشد فوقش این است که مثلا یک اشکال تکلیفی کرده باشد و جواز تصرف در جمیع مال را داشته باشد. این هم این اشکال. البته ما نمی خواهم زیاد در مورد این وجه صحبت کنم یکی دو تا نکته فرعی عرض می کنم. یکی اینکه کلمه شرط یک اصطلاحی در میان فقهاء دارد و آن این است که شرط را می گویند آن چیزی که کأنه از باب تعدد مطلوب باشد. شرط به اصطلاح عرفی الزاما به این معنا نیست. شرط به اصطلاح عرفی ممکن است به معنای قید باشد. گاهی اوقات آن اصطلاح اصولی و فقهی فقهایی شرط با اصطلاحی که با تعبیری که در میان عرف به کار برده می شود با هم دیگر قاطی می شود. حالا اینجا مهم نیست اینجا چون اصطلاح به کار برده شده است ممکن است با همان معنای اصطلاحی به کار برده باشند ولی این گاهی اوقات غفلت می شود در کلمات فقها که کلمه شرط به کار برده اند و امثال اینها این ممکن است به آن معنا باشد. در بعضی از تقریباتی که همینجا بعضی ها به کار برده اند کلمه شرط را به نظرم شرط را به همان معنای لغوی به کار برده اند نه به معنای اصطلاحی. خب حالا این یک نکته. نکته دیگر اینکه اینکه شرط نسبت به آن مورد شرط آِیا حقی برای مشروط له ایجاد می کند یا نمی کند، آن خود آن هم مورد بحث است. این است که به هر حال اینکه آقای خویی می فرمایند وضعا مشکلی ندارد و امثال اینها مبتنی بر این هست که حق هیچ گونه حقی برای مشروط له برای آن مال ایجاد نشود. آنها مبانی ای هست که در جای خودش باید بحث شود. در اینکه به این نحو نیست، خیلی واضح است. یعنی چون در واقع ما می دانیم که به نحو تعدد مطلوب نیست. یک مقداری بحث روشن ترش این هست که حقیقت شرط، حقیقتی هست که به نحو تعدد مطلوب باید باشد. حقیقت شرط به اصطلاح اصولی جایی هست که اصل شیء یک مطلوب باشد و شرط مطلوب مستقلی باشد. از باب تعدد مطلوب باشد و وجدانا از باب تعدد مطلوب نیست. آن آثاری هم که ایشان بار می کند نتیجه این تعدد مطلوبی هست که در باب شرط وجود دارد و ناتمامی این وجه روشن است. وجه دوم این هست که کلی فی المعین همان کلی فی الذمه باشد ولی مقید به اداء از آن صاع معین.

سوال: فرمودید که چون ما شرط ... در مطلوب گرفتیم... کلی فی المعین به این نحو نیست...

پاسخ: این مردود است آن اشکالاتی که مرحوم آقای خوئی هم می کنند حالا درست باشد یا نباشد بعضی از اشکالاتش ناشی از همین نکته ای هست که وجدانا ما می بینیم که این نکته در مورد کلی فی المعین نیست و این واضح است که شرط به اصطلاح کلی فی المعین از سنخ شرط نیست. خب این یک مبنا. مبنای دوم اینکه کلی فی المعین همان کلی فی الذمه باشد ولی مقید به اینکه از آن صاع مشخص پرداخت شود به نحو تقید. آن قسم قبلی شرط بود این یکی به نحو تقید هست. مرحوم آقای خوئی می فرمایند که کلی اگر مقید هم بشود، از کلیت خارج نمی شود ولو افراد این کلی در عالم خارج منحصر در یکی باشد. مجرد اینکه این اصلا کلی ممکن است در عالم خارح فرد نداشته باشد باز هم کلی است. در عالم خارج یک فرد داشته باشد. آن از کلی که یصح الانطباق علی کثیرین از او خارج نمی شود. خب نتیجه این تحلیل این هست که اگر مالک تمام مالی که آن صبره همه مالش هم تلف شد، معامله از بین نرفته باشد و فسخ نشده باشد. چون مبیع، مبیع کلی است. مبیعی که کلی بود با اینکه در خارج مصداق نداشته باشد تلف نمی شود چون کلی اصلا تلف در موردش معقول نیست آن کلی به آن معنای متعارفی که در کلی است در موردش معنا ندارد. خیار تعذر تسلیم می آید. یعنی چون یک کلی هست که چون در خارج مصداق ندارد، تسلیم این کلی به مشتری، امکان ندارد. خیار تعذر تسلیم می آید نه انفساخ معامله که خب مدل اینهایش با هم فرق دارد. این هم دو احتمال.

خود مرحوم خوئی احتمال سومی را انتخاب می کنند ایشان می گویند که نه، آن کلی خارجی هست. ایشان این جوری توضیح می دهند. حالا من برای اینکه کلام مرحوم آقای خوئی را توضیح دهم یک سری نکاتی از خارج اضافه می کنم تا فرق بین وجه دوم و وجه مختار خوئی روشن شود. آن این است که کلی هایی که هن انسان می سازد گاهی اوقات این کلی را مستقیما از موجود خارجی به وصف وجود خارجی انتزاع می کند و گاهی اوقات هست که نه، از آن موجود خارجی به وصف تحققش در خارج انتزاع نمی کند. آن کلی هایی که ما تا حالا شنیده ایم، آن کلی هایی هست که از آن موجود نه به وصف وجود خارجی و تحققش در عالم خارج ساخته می شود و ببینید مثلا فرض کنید که ما می گوییم که دریایی از جیوه. دریایی از جیوه از چه انتزاع شده است؟ یک کلمه دریا را در نظر گرفته اند که یک مفهومی است که ممکن است در عالم خارج تحقق داشته باشد یا نداشته باشد. یک جیوه هم وجود دارد که آن هم ممکن است عالم خارج تحقق داشته باشد یا نداشته باشد. بعد اینها را با هم تلفیق کردیم و یک دریای جیوه ساختیم. یک مفهوم کلی هست این مفهوم انتزاع نمی شود از آن موجودات خارجی به وصف تحققش در خارج. ولی اگر ما آمدیم و یکگ مفهوم را از آن موجود خارجی به وصف تحقق خارجی اش انتزاع کردیم. یعنی کلیت هست ولی کلی هست که افرادش آن موجودات متحقق در خارج هستند. فرض کنید که سه نفر اینجا هستند ما می گوییم که یکی از این سه نفر. یکی از این سه نفر یک مفهومی هست که ذهن انسان به نحو کلی می سازد. مصداقش سه تا بیشتر نیست. یکی از این سه تا است. یعنی یکی از این سه تایی که در عالم خارج تحقق دارند. ذهن انسان گاهی اوقات یک مفاهیم کلی را از موجود خارجی به وصف خارجیت و تحقق و وجود خارجی انتزاع می کند. خب این هم اشکالی ندارد. کلی فی المعین از این سنخ است. ما آن چیزی که از آن موجود خارجی انتزاع می کنیم آقای خوئی اینجور توضیح می دهند می گویند که گاهی اوقات ما از موجودات خارجی خیلی موسّع در نظر می گیریم. مثلا می گوییم همه موجودات. همه موجوداتی که در عالم خارج هستند. الموجود مثلا یک محمولی را بر او بار می کنیم. الموجود خارجا مثلا یک حکمی را برایش بار می کنیم. خب الموجود خارجا وقتی یک حکمی بر او بار کردیم خب تمام موجودات عالم خارجی را در بر می گیرد. گاهی اوقات این کلی از چند تا موجود خاص انتزاع شده است. الف و ب و جیم. سه تا مصداق هم بیشتر این ندارد. حالا اسمش را شما می خواهید بگویید اسم کلی در جایی هست که باید انطباق بر کثیرین داشته باشد. خیلی زیاد. یعنی صلاحیت انطباقش محدود به حد نباشد اگر اسمش را کلی را در اصطلاح منطقی بر آن اسم گذاشتید خب این را اسمش را کلی نگذارید یک چیز دیگر است. جامع گیری کنید. آ« خیلی مهم نیست. ذهن انسان توانایی یک جامع سازی دارد جامعی که جامع بین افراد موجود در خارج هستند. این به اصطلاح این شکلی. خب البته آن کلی که بین آنها انسان می سازد، آن کلی گاهی اوقات به نحو صرف الوجوب به او لحاظ می کند و گاهی اوقات به نحو مطلق الوجود. می گوییم که این سه نفری که اینجا هستند، یک موقعی ما می گوییم که یکی از این سه نفر آمدند. گاهی اوقات می گوییم که هر یک از این سه نفر عالم هستند. یکی از این سه نفر به نحو صرف الوجود، آمدند حالا به نحو حالا جامع هست یعنی مفهومی هست که بر هر سه اینها قابل انطباق نیست. یکی از این سه نفر بر یکی از این سه تا قابل انطباق است. ولی وقتی گفتیم که هر یک از این سه تا فلان وصف را دارند این به نحو مطلق الوجود هست. خب حالا این اجمالی از توضیحی که مرحوم آقای خویی در این مبنا دارند. خب به نظر ما این مبنای سوم مبنای درستی است. ولی یک سری توضیحاتی لازم دارد یک سری اضافه هایی لازم دارد برای اینکه این مبنا، مبنای دقیقی شود حالا بعد در موردش توضیح می دهم که آن، چون ما در کلی فی المعین در واقع دو خاصیت برای کلی فی المعین آقایان ذکر می کنند. یکی اینکه اختیار تعیین در کلی فی المعین با بایع است. یکی اینکه اگر کلی فی المعین و اختیار تعیین به این معنا است که بایع هم می تواند ار این مال تصرف کند تا وقتی که به مقدار کلی باقی بماند. حالا این هم یک خاصیت دیگر شما در نظر بگیرید. یکی اینکه جواز تصرف بایع در مال تا وقتی که به مقداری کلی موجود باشد این یک. دوم اینکه اختیار تعیین هم با بایع است. این دو خاصیت. خاصیت سوم این است که اگر مال تلف شد، تا وقتی که به مقدار کلی وجود داشته باشد از مال مشتری چیزی تلف نمی شود. این هم سه خاصیت. یک خاصیت چهارمی هست در کلام شیخ آمده است که خیلی مهم نیست و آن خاصیت چهارم را بعدا در موردش توضیح می دهم. آن که به دو مشتری بفروشد و امثال اینها. آن را قبلا هم اشالره کردم و حالا بعدا چون آن خاصیت را بعدا در موردش صحبت می کنیم. ما باید اگر کلی فیال معین را تحلیل می کنیم به گونه ای تحلیل کن یم که این سه خاصیت بر آن بار شود. اگر نه، بعضی از این خواص بار می شود و بعضی از این خواص بار نمی شود. یک مقداری در مورد تعریف کلی فی المعین باید تجدید نظر کرد یا نکات دیگری را ضمیمه کرد تا بحث روشن تر شود. خب مرحوم آقای خوئی اینجوری در ادامه بیانشان د ارند که می گویند که در واقع تمام مال یک ادامه ای فرمایش آقای خوئی دارد که عمده بحث روی آن ادامه اش است. ایشان می فرمایند که وقتی یک بایع، صاعی از صبره را به مشتری می فروشد تمام تشخصات و وجودات خاص برای بایع است. مشتری فقط مالک کلی است. ولی افراد در ملک بایع باقی می مانند و مشتری فقط مالک کلی می شود. خب بحث این است که مطلب درست است که مشتری مالک کلی می شود و همه افراد و با همین اصلا با همین توضیح هم آن سه نکته بحث را توجیح می کنند. می گویند اینکه بایع می تواند در مال تصرف کند چون مالک افراد است. اینکه اختیار تعیین با او هست، به دلیل اینکه مالک هست و مشتری فقط یک کلی از مالک می خواهد آن هم می تواند این کلی را در هر فردی معین کند و تحویل او دهد. اما اینکه تعین پیدا می کند در یک فرد خاص با طرف شیء آن هم به همین جهت است که خب آن کلی که از او می خواسته است کلی بوده است که خارجیت داشته است. این کلی یک فرد بیشتر ندارد وقتی که دو فرد طرف شد و یک فرد باقی ماند آن فرد طبیعتا ملک مشتری تعین پیدا می کند. خب این توضیحات که آقای خوئی می دهند. ولی اینجا این نکته را باید دانست. اصلا آیا معقول هست. از یک طرف بایع مالک این فرد باشد و مالک این فرد هم باشد و مالک این فرد هم باشد و از یک طرف مشتری به نحو کلی یکی از این سه تا را مالک باشد. اینکه معقول نیست که مشتری مالک کلی باشد، بایع هم هر سه تا اینها را مالک باشند. مالک بودن سه تا اینها یعنی حق تصرف مطلق در این سه تا داشتن. حتی به نحوی باید مالکیتش وجود د اشته باشد که بتواند هر سه تا را تصرف کند در حالی که شما می گویید که نه، با آمدن ملک مشتری در مالکیت مالک نسبت به این سه تا یک نوع تضیّقی ایجاد شده است. و این تضیّق و الا اگر قرار باشد بایع، به همان نحوی که قبلا مالک بود الآن هم مالک باشد باید بتواند در هر سه به نحو مطلق تصرف کند حتی در سومی هم بتواند تصرف کند. چرا شما می گویید که دو تا را که تصرف کرد در سومی نمی تواند تصرف کند و سومی دیگر قهرا ملک مشتری می شود این خودش نشانگر این هست که ملک بایع بعد از این معامله از آن اطلاقی که داشت تغییر کرده است. یک تفاوتی کرده است. عمده این هست که ما ببینیم که ملک بایع بعد از این فروش چه تغییری کرده است آن نحوه تغییرش را بخواهیم تحلیل کنیم. مرحوم اراکی در واقع اینجوری تحلیل کرده اند و گفته اند که ملک بایع قبل از فروش جزئیات را مالک بود ولی بعد از فروش ملک بایع هم کلی می شود. ولی این کلیتی که به ملک بایع عارض می شود، آن کلیت به نحوی هست که در طول ملک مشتری است. یعنی دو تا مفهوم کلی اینجا ذهن انسان می سازد. یک مفهوم کلی ملک مشتری است. ملک بایع در طول ملک مشتری به کلیت متصف می شود چطور؟ ایشان می گوید که ملک مشتری صاعٌ من صبره است و ملک بایع الباقی بعد ملک المشتری است. الزائد علی ملک المشتری است. این مفهوم الزائد علی ملک المشتری، یک مفهومی است که عقلا تا وقتی که ملک مشتری قابل استحصال از این مال هست، تحقق دارد. ولی اگر ملک مشتری قابل استحصال نباشد، دیگر الزائدی وجود ندارد. پس بنابراین ملک مشتری با ملک بایع هر دو کلی می شوند ولی مدل کلی هایشان با هم دیگر فرق دارد. دو مدل متفاوت برای کلی اینجا ما تصویر می شود کرد. خب این تحلیلی هست که مرحوم آقای اراکی ارائه داده اند. این تحلیل برای توجیه اینکه چرا تلف مال، متوجه ملک مشتری نمی شود و متوجه ملک بایع می شود خوب است عیب ندارد. ولی این توجیه گر آن فرق اول نیست. وقتی ملک هر دو کلی هست، آن دو تا فرق اول یعنی آن دو خاصیت اول به چه وجهی تعین این مال به دست بایع است. و چرا بایع حق تصرف در این مال دارد ولی مشتری ندارد؟ هر دو ملکشان کلی است فرض این است که . یعنی فرمایش آقای خویی توجیه گر آن فرق اول و دوم می تواند باشد ولی توجیه گر فرق سوم نمی تواند باشد. بر خلاف فرمایش مرحوم آقای اراکی که توجیه گر خاصیت سوم کلی فی المعین می تواند باشد ولی آن دو خاصیت اول و دوم را نمی تواند توجیه کند. و این یک نکته در مورد فرمایش مرحوم اراکی. نکته دوم اینکه آیا مجرد اینکه ما نمی توانیم بین ملک مشتری و ملک بایع به همان نحوی که قبلا بوده است جمع کنیم اقتضا می کند که ما بگوییم که ملک بایع از جزئیت تبدیل می شود به کلی؟ پاسخ مطلب این هست که نه، همچین اقتضایی ندارد. ما می دانیم که با فروش یک ملک به مشتری به نحو کلی، تضیّقی در ملک بایع ایجاد می شود ولی آن تضیّق حتما به این نحو نیست که ملک او از جزئی بودن به کلیت تبدیل شود. ما می گوییم که نه، هنوز ملکش جزئی است ولی جزئی به نحوی که منافات با ملک بایع ندارد. یعنی ما همان مبنای مرحوم آقای اراکی را به صورت اصلاح شده مطرح می کنیم به این شکل، می گوییم ببینید ما ممکن است اینجوری تقریب کنیم و بگوییم که من قبلا مالک فرض کنید یک صبره ای هست که سه صاع در آن وجود دارد. قبل از اینکه من صاعی از این صبره را بفروشم، هر سه صاع ملک مطلق من بود و جمیع تصرفات را من می توانستم بکنم. ولی این ملکیت من نسبت به هر صاع، اطلاق ملکیتش آن اطلاق احوالی اش مقید می شود به این نحو می گویم من روی صاع اول می توانم تصرف کنم و ملکیت دارم به شرطی که حق مشتری محفوظ باشد. در صاع دوم هم مالکش هستم نه جواز تصرف را نمی خواهیم بگوییم ها. یک موقعی هست که ما جواز تصرف را مقید می کنیم آن یک بحث است. نه، خود ملکیتش را مقید می کنیم. که نتیجه تقید ملکیت تقید جواز تصرف هست. خود آن اعتبار به نحو مطلق باقی نمی ماند. ما می گوییم که در هر صاعی بایع مالک هست هر فردی از صاع ها را مالک هست به شرطی که حق مشتری محفوظ باشد. به شرط محفوظیت حق مشتری. در صاع دوم هم مالک هست به شرط محفوظیت حق مشتری. در صاع سوم هم مالک هست به شرط محفوظیت حق مشتری. خب این تحلیل را که ما کردیم این سوال هست که خب چرا در اولی می توانید تصرف کنید؟ به دلیل اینکه من مالکش هستم و حق مشتری محفوظ است. در دومی چرا می توانید تصرف کنید چون حق مشتری محفوظ است. در سومی چرا می توانید تصرف کنید چون حق مشتری محفوظ است. خب چرا بعد از اینکه دو تا صاع تلف شد، در سومی دیگر مالک نیستم به دلیل اینکه دیگر حق مشتری محفوظ نیست. اگر مالکیت من به شرط محفلوظیت ملکیت مشتری بود و اینجا چون ملکیت مشتری محفوظ است آن شرط دیگر محفوظ نیست. بنابراین تعیّن پیدا می کند در آن شیء موجود. خب این یک تحلیل اصلاح شده ای است نسبت به تحلیل مرحوم شیخ. ولی این تحلیل هم از سه تا خاصیتی که ذکر کرده بودیم، دو تا را می تواند توجیه کند ولی یکی از خاصیت هایش را نمی تواند توجیه کند. اینکه من جواز تصرف در این مال دارم خب اشکال ندارد. جواز تصرف چون این تحلیل آن را درست می کند. اینکه اگر دو تا از آنها تلف شد و یکی باقی ماند تعین پیدا می کند حق مشتری این هم درست. ولی چرا حق تعیین با من باشد؟ به چه دلیل حق تعیین با من باشد؟ نه، حق تعیین بگویید با مشتری است. مشتری هر کدام را برداشت حق او متعین شود در آن که اراده مشتری بر او تعلق گرفته است. یا نه اصلا حق تعیین با هر دو باشد. متوازی. یا حق تعیین به نحو قرعه باشد. این تحلیلی که هم ما میکنیم تعیین کننده حق تعیین نیست و یک نکته مهمی که می خواهم عرض کنم این است که مرحوم شیخ اینجا در بحث کلی فی المعین از مرحوم میرزای قمی نقل می کند که میرزای قمی قبول ندارد که حق تعیین با بایع است. می گوید که حق تعیین با مشتری است. مرحوم شیخ اینجا اشکال می کند که ای کاش میرزای قمی این مسئله را با مسئله طلبی که انسان از یک نفر دارد با آن طلب مقایسه می کرد و وقتی که با طلب مقایسه می کرد طالبی که از مطلوب چیزی را می خواهد، اگر کلی ای را از مطلوب بخواهد، این مطلوب حق دارد تعیین کند آمری که به کسی که امر می کند به اتیان یک شیء کلی. حق تعیین با مأمور است و آمر نمی تواند بیش از کلی از مأمور چیزی مطالبه کند. فکذالک ما نحن فیه. ایشان ما نحن فیه را مقایسه کرده است با مسئله امری که به یک کلی تعلق می گیرد. ولی به نظر می رسد که این مقایسه ناتمام است. و اصل سرّ قضیه در تفاوت این مطلب هست که نکته اصلی این بحث هست. ببینید امر تعلق می گیرد به یک کلی قبل از ظرف وجود. کلی ای که مأمور هست، کلی به شرط وجود نیست. کلی قبل از وجود هست. امر تعلق گرفته است که این کلی در عالم خارج تحقق پیدا کند. خب مأمور وقتی یک فردی از افراد را تحقق بخشید قهرا امر امتثال شده است. قهرا این امر امتثال شده است چون در عالم خارج امر می خواسته است که این طبیعت به عالم خارج سرایت کند خب سرایت کرد. این طبیعتی که در عالم خارج موجود نیست، صرف الوجودش می خواسته است در عالم خارج تحقق پیدا کند. این که با انجام یک فرد طبیعت امتثال می شود وابسته به اختیرا مأمور نیست و قهری است. نه اینکه من مأمور گفته ام که اگر این باشد فردی از افراد طبیعت. قهری است وقتی این فرد را آوردم قهرا تحقق پیدا کرده است دیگر. ولی در ما نحن فیه کلی ای که متعلق ملکیت هست، کلی مقید به وجود خارجی است. در عالم خارج، ده تا فرض کنید در مثالی که ما می زنیم سه تا صبره وجود دارد. سه تا صبره، کدام یک از این صبره ها ملک بایع و کدام یک ملک مشتری است، این خودش باید یک معینی اینها را تعین بخشد. اینکه هر کدام را بایع دست گذاشت ملک مشتری شود ترجیح بلا مرجح است. چرا بایع حق داشته باشد و مشتری نداشته باشد. در بحث مأمور این جور نیست که امر مأمور. مأمور حق داشته است که آن را تعیین کند. مأمور حق نداشته است آن که در عالم خارج تحقق پیدا کرده است یک فرد بیشتر نبوده است. این فرد که تحقق پیدا کرد طبیعت محقق شده است دیگر. صرف الوجود طبیعت را می خواست که صرف الوجود هم تحقق پیدا کرد. ولی در اینجا هر سه فرد در خارج موجود هستند. اینکه ملک من تعین پیدا کند در یک فرد دون فرد دیگری. خود این وجهی ندارد. این است که حالا اجازه دهید روی این تأمل فرمایید من می خواهم یک توضیحات بیشتری در مورد این فردا بدهم که اینها را حاج آقا هم یک جایی در این بحث اشاره می کنند می فرمایند که ما وجهی برای اینکه بگوییم بایع حق دارد دون مشتری در آن به نظر ما نمی رسد.

سوال: در صورتی که ... خارجی بگیریم دیگر؟ شرطی نباشد که آن مشخص است...

پاسخ: بله. اگر به نحو شرط باشد حالا این را می خواهم یک توضیحی دهم. حالا اجازه دهید یک نکته دیگری هم من ضمیمه کنم که فارق بین کلی فی المعین و کلی فی الذمه آیا صرفا در خارجیت کلی فی المعین هست و عدم خارجیت کلی فی الذمه، این است؟ یا یک نکته دیگری هم هست. آن این است که کلی فی الذمه اضافه به ذمه پیدا کرده است. و معنای اضافه ذمه چیست؟ این را توجه فرمایید که نکته خیلی مهمی در این بحث است در کلی فی الذمه ما در واقع یک مالک و یک مملوک و یک مملوک علیه داریم. اضافه ای است سه طرفه. اضافه سه ضلعی. بعضی از اضافات طرف اضافه هایشان سه تا است و نمی دانم اصطلاحا در فلسفه به اضافه هایی که سه طرف داشته باشد چه می گویند. ذات الاطراف اضافه ذات الاطراف نه ذات الطرفین. ملکیت در ذمه اضافه ای است بین مالک و مملوک و مملوک علیه. ولی ملکیت های معمولی اضافه ذات الطرفین است. و بین اضافه ذات الطرفین و ذات الاطراف فرق است. آیا کلی فی المعین از سنخه اضافه ذات الاطراف است یا اضافه ذات الطرفین آن یکی از نقاط مهم این بحث است. آنهایی که من تصورم این هست که بعضی ها که کلی فی المعین را می گویند کلی فی الذمه مقید خارج، می خواهند در مورد کلی فی المعین هم ذات الاطراف بودن را اخذ کنند و هم فی المعین بودن را اخذ کنند. یعنی تلفیقی از مبنای دوم و مبنای سوم. یعنی فرق بین مبنای دوم و سوم فقط در خارجی بودن مبنای سوم و مبنای دوم نیست. یک چیز دیگری هم وجود دارد که از تلفیق آنها یک مبنای دیگری ممکن است ایجاد شود که ما بگوییم کلی فی الذمه خارجی. حالا این را می خواهم توضیح دهم که این یک مبنای جدیدی ممکن است باشد و احتمال می دهم که مرحوم آقا شیخ محمد حسین مبنایش این است. البته تعبیر نمی کند که مقید به ذمه. حالا مبنای آقا شیخ محمد حسین را به او نسبت ندهیم شاید بهتر است. ما یک مبنای دیگری اینجا ذکر کنیم. کلی در ذمه مقید به خارج . این را حالا توضیح دهیم و ببینیم آیا این مبنای اخیر می تواند همه خواصی که در ما نحن فیه هست را پوشش دهد یا خیر اینها یک سری توضیحاتی هست که انشاءالله فردا در موردشان توضیح می دهم. دیگر خیلی سریع روی مبانی مختلف این بحث مرور کردم که یک مقداری دقت کنید که بحث هایی هست که باید یک مقداری بازش کنیم اگر نیاز بود من فردا این مطالب را بیشتر توضیح میدهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

سوال: ... نظریه... را کجا بحث کرده اند؟

پاسخ: به نظرم در خمس بود. در بحث خمس....

سوال:....

پاسخ: نه تایپ شده هست. ولی چون خیلی عرض کنم خدمت شما به اصطلاح بعضی جاهایش خوب و بعضی جاهایش بد هست هنوز ما به عنوان یک چیزی که صحت انتساب به حاج آقا داشته باشد و حد اقل استاندارد را داشته باشد خمس را به آن نگاه نمی کنیم ولی به خصوص بعضی از بحث هایش خیلی خوب است. اینها هم همه خمس به خصوص یک مقداری از حد اجاره هم پایین تر است. چون بعضی جاهایش را از روی نوار هم تنظیم نشده است و از نوشته جاتی که خود دوستان سر درس بودن تنظیم شده است و این است که خمس شاید ضعیف تر باشد. البته بعضی بحث هایش که از روی نوار پیاده شده است آنها در این حد ها هست. فراز و نشیب دارد خمس هم در بحثی که...

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد آل محمد